

نوار ۵۴ (دقیقه ۴۲) : ابتدای قاعده ی لاضرر

ثم إنه لا بأس بصرف الكلام إلى بيان قاعدة الضرر و الضرر على نحو الاقتصار و توضيح مدرکها و شرح مفادها و إيضاح نسبتها (سوال : بین لاضرر و اقیموا الصلاه چه نسبتی برقرار است ؟ اقیموا وجوب را برده روی صلاه با همان عنوان اولیه ای که دارد) مع الأدلة المثبتة للأحكام الثابتة للموضوعات بعناوينها الأولية أو الثانوية (چه نسبتی است بین این قاعده و مثلاً قاعده ی عسر و حرج) و إن كانت أجنبية عن مقاصد الرسالة (کفایه - قاعده ی لاضرر یک مساله ی فقهی است زیرا قاعده ی فقهیه است و یک مساله ی اصولی نیست) إجابة (علت برای لایاس) لالتماس بعض الأحبة فأقول و به أستعین.

[أحاديث نفی الضرر]

إنه قد استدل عليها بأخبار كثيرة.

منها (موثقة^۱ زرارة عن أبي جعفر عليه السلام: إن سمرة بن جندب كان له عذق (یک نخل) فی حائط (در بستان و باغی) لرجل من الأنصار (که این باغ مال یک مردی از انصار بود) و كان منزل الأنصاري باب البستان (یعنی اگر سمرة می خواست برود پیش درختش باید از داخل خانه ی این مرد انصاری رد می شد) و كان سمرة يمر إلى نخلته و لا يستأذن . فكلمه الأنصاري أن يستأذن إذا جاء فأبى سمرة . فجاء الأنصاري إلى النبي صلى الله عليه و آله فشكا إليه (پس شکایت کرد انصاری به رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)) فأخبر بالخبر فأرسل رسول الله و أخبره بقول الأنصاري و ما شكاه فقال إذا أردت الدخول فاستأذن فأبى فلما أبى فساومه حتى بلغ من الثمن ما شاء الله فأبى أن يبيعه فقال لك بها عذق في الجنة فأبى أن يقبل فقال رسول الله صلى الله عليه و آله للأنصاري اذهب فاقلعه و ارم بها إليه فإنه لا ضرر و لا ضرار) .

(و فی روایة الحذاء^۲ عن أبي جعفر عليه السلام: مثل ذلك إلا أنه فيها بعد الإباء ما أراک یا سمرة إلا مضارا اذهب یا فلان فاقلعه و ارم بها وجهه) إلى غير ذلك من الروايات الواردة في قصة سمرة^۳ و غيرها^۴ و هي كثيرة .

^۱ دلیل موثق بودن این است که در سند این روایت ، عبدالله بن بکیر وجود دارد که فطحی مذهب است لکن ثقه است .

^۲ ابو عبیده زیاده بن عیسی

^۳ مثل روایت ابن مسکان از زراره که وسائل الشیعه ان را از کافی نقل کرده است .

^۴ مثل دو روایت عقبه بن خالد در بحث شفعه و منع فضل الماء و مرسله صدوق .

نوار ۵۵: مدرک قاعده لا ضرر ،

بیان شد که در رابطه با قاعده ی لا ضرر ۴ بحث داریم که عبارتند از :

- مدرک این قاعده
- مفاد این قاعده (این لا ضرر و لا ضرار یعنی چی)
- چه نسبتی است بین قاعده ی لا ضرر با ادله ای که اثبات احکام می کنند برای موضوعات با آن عناوین اولیه . مثلاً اقیموا الصلاه یک دلیل است که اثبات حکم کرده برای صلاه به همان عنوان اولیه ی صلاه حال می خواهیم ببینیم که بین لا ضرر و اقیموا الصلاه چه نسبتی وجود دارد ؟
- چه نسبتی است بین قاعده ی لا ضرر و ادله ای که اثبات احکام می کنند برای موضوعات با آن عناوین ثانویه ای که آن موضوعات دارند . مثل قاعده ی لاحرج .

بحث اول : مدرک قاعده :

مدرک قاعده ی لا ضرر و لا ضرار ، روایات است . حالا این روایات ، دو ویژگی دارند :

۱. ادعای تواتر این روایات شده است . مرحوم فخرالمحققین در کتاب ایضاح ادعای تواتر این روایات را کرده است .

صاحب کفایه می فرماید ، تواتر بر ۳ نوع است :

- ❖ تواتر لفظی : روایات متواتره یک واقعه را با یک لفظ^۵ بیان می کنند . مثل حدیث غدیر
- ❖ تواتر معنوی : روایات متواتره یک واقعه را با الفاظ مختلف بیان می کنند . مثل شجاعت امیرالمومنین در قتل عمرو بن عبدود . این واقعه با الفاظ مختلف بیان شده است .
- ❖ تواتر اجمالی^۶ : در این تواتر ، وقایع مختلف است و آن وقایع را با الفاظ مختلف نقل می کنند. لکن یقین داریم بعضی از این روایات از امام معصوم (علیه السلام) بیان کرده اند^۷ .

^۵ مقصود از یک لفظ ، طابق النعل بالنعل نیست مثلاً من كنت مولا فهذا علی مولا ، یا من كنت مولا و هذا علی مولا . این اختلاف کم ضرری به تواتر لفظی نمی زند .

^۶ تواتر اجمالی از ابداعات مرحوم آخوند است .

^۷ محقق مروج : بنابر معتبر بودن وحدت قضیه در تواتر معنوی ، قاعده ی لا ضرر تحت تواتر اجمالی می رود نه معنوی الا این که معتبر بودن وحدت مورد در تواتر معنوی ثابت و معلوم نیست لذا تواتر در تواتر لفظی و معنوی منحصر است و تواتر اجمالی که مرحوم صاحب کفایه به آن معتقد شده است از اصطلاح تواتر در نزد علما اجنبی و دور است .

انصاف این است که کثرت روایات باب اگر به حد تواتر برسد و مرسلات عین مسندات نباشد و مضامین آنها وقایع مختلف نباشد ، از باب تواتر معنوی است و اگر وقایع مختلف باشند تواتر اجمالی به معنای مذکور در متن هیچ فایده ای ندارد زیرا تواتر بر مدرک قاعده تحقق پیدا نکرده است . زیرا اولاً بعضی از این نصوص از قاعده ی لا ضرر اجنبی

صاحب کفایه می فرماید این که مرحوم فخر المحققین ادعای تواتر کرده اولاً این تواتر ، تواتر لفظی نیست چون تمامی روایات به لسان لاضرر و لاضرار وارد نشده است . ثانیاً تواتر معنوی هم نیست زیرا وقایع مختلف است که یکی از آنها قضیه ی سمره بن جندب است . پس اگر فخر المحققین ادعای تواتر کرده است ، مقصودش تواتر اجمالی است . یعنی این روایاتی که درباره ی قاعده ی لاضرر بیان شده است و ادعای تواتر آنها شده ، وقایعشان و همچنین الفاظشان مختلف است اما یقین داریم بعضی از این روایات از معصوم (علیه السلام) صادر شده است .

۲. مشهور به این روایات عمل کرده اند لذا اگر احیاناً در بین این روایات ، روایات ضعیفی هم باشد اگر قائل شدیم که ، شهرت جابر ضعف سند است ، این شهر جابر می شود^۸.

بحث دوم : مفاد قاعده ی لاضرر

صاحب کفایه درباره ی بحث از مفاد ۳ نکته را مطرح می کند .

نکته ی اول: کلمه ی ضرر اسم مصدر است به معنای نقص . مصدر ضَرَّ یضر ، ضَرَّ است . یعنی ناقص کردن ، کاستی دادن و انگاه نتیجه ی ناقص کردن می شود ضرر . صاحب کفایه می فرماید ضرر در مقابل نفع^۹ است از نوع تقابل عدم و مکهله^{۱۰}.

هستند و ثانیاً نقل از معصوم (علیه السلام) ثابت نیست مگر نسبت به دو روایت (روایت زراره و ابی عبیده الحذاء) و به همین دلیل مستفیض بودن دلیل این قاعده ثابت نمی شود چه برسد به تواتر آن پس مدرک این قاعده ، خبر واحد است لذا باید شرایط حجیت در آن جمع باشند .

خلاصه این که : اولاً ادعای تواتر اجمالی به معنای ذکر شده ثابت نیست در این جا ، ثانیاً بر فرض هم که ثابت باشد ، نافع نیست زیرا قطع به صدور یکی از این روایات در حالی که علم تفصیلی به آن نداریم و می دانیم که بعضی این روایات از قاعده اجنبی هستند سبب نمی شود که انطباق این روایات بر قاعده صحیح باشد . (منتهی الدرایه ، ج ۷ ص ۴۶۹ و ۴۷۰)

^۸ محقق مروج : شکی نیست که عمل مشهور سبب انجبار و جبران کننده ی ضعف روایت است اما این عمل مشهور به نسبت مضامین روایات است نه غیر آن و بیان شد که بعضی از این روایات از قاعده ی لاضرر اجنبی هستند لذا انجبار ضعف این روایات با عمل مشهور سبب صحت استدلال به این روایات بر قاعده ی لاضرر نمی شود مگر این که ثابت شود مشهور به تمام این روایات عمل کرده اند و اگر چنین چیزی ثابت نشود ، دلیل بر قاعده ی لاضرر موثقه ی زراره است . منتهی الدرایه ج ۷ ، ص ۴۷۱)

^۹ صاحب کفایه این را که ضرر در مقابل نفع است را از لغوی ها گرفته است لکن محقق مروج می فرماید در نزد عرف ، ضرر در مقابل تمام است نه نفع.

^{۱۰} محقق مروج : این که ضرر در مقابل نفع است خلاف عرف عام است . زیرا ضرر در نزد عرف ، مقابل تمام است . اگر شی از آن چیزی که طبعش اقتضا دارد ناقص باشد مثلاً انسانی فاقد العین باشد ، به این فقدان ضرر می گویند همان طوری که نقص بر آن صادق است بنابراین ضرر در مقابل تامی است که مقتضی طبع شی است . روشن می شود که این جا ۳ ضد داریم که عبارتند از : تمام ، ضرر ، نفع . تاجر هنگامی که در تجارت سود می کند می گویند

در المنطق بیان شد که متقابلان ۴ نوع است . متضایفان و متضادان و متناقضان و عدم و ملکه . عدم و ملکه مثل عمی و بصر که عمی عدم است و بصر ملکه است . به کسی عمی می گویند که شانیت بصر را داشته باشد لذا نمی توانید به دیوار بگوید عمی چون شانیت بصر را ندارد .

حالا صاحب کفایه می فرماید تقابل بین ضرر و نفع ، از نوع ملکه و عدم است که ضرر عدم است و نفع ملکه است . یعنی ضرر به جایی اطلاق می شود که قابلیت نفع را داشته باشد . یک کسی حیات دارد یا یک کسی دست دارد ، این دست داشتن و حیات داشتن یک نوع نفع هستند . یک کسی آبرو دارد این ها نفع است حالا آقای عمرو بیاید این منافع را از کسی کم کند مثلا حیات او را از بین ببرد . این جا می گویند ضرر پیدا شد ، ضرر کرد .

نکته ی دوم : در رابطه با کلمه ی ضرار ۳ نظریه ^{۱۱} است .

مالش زیاد شد و وقتی که سود نمی کند اما از مالش هم چیزی کم نمی شود ، ضرر بر آن اطلاق نمی شود زیرا چیزی از اموالش کم نشده است . و نفعی هم برای او حاصل نشده و در این حالت تمام اطلاق می شود .

تقابل تمام و ضرر از نوع تقابل عدم و ملکه است زیرا ضرر در جایی اطلاق می شود که شایسته نباشد طبق طبعش که ناقص باشد لذا وجود بصر برای انسان ، نفع محسوب نمی شود بلکه تمام بر او صادق است و عدم بصر ضرر است و نفع مزیتی است زائد بر آن چیزی که طبع آن را اقتضا دارد .

نسبت بین ضرر مقابل تمام و ضرر در مقابل نفع ، تباین است کما این که نسبت بین ضرر در مقابل تمام و عیبی که مخالف است با طبیعت و خلقت اصلی چه از حیث زیادت و چه از حیث نقص ، اعم و اخص مطلق است زیرا هر نقص طبیعی عیب است لکن هر عیبی نقص نیست .

این که تقابل بین نفع و ضرر را عدم و ملکه قرار داده اند نه تضاد شاید بخاطر این باشد که در متقابلین به نحو تضاد باید هر دو وجودی باشند در حالی که ضرر نقص در مال و غیر مال است و مفهومی عدمی است . لکن این بیان خلطی است بین مصطلح اهل معقول با اهل لغت زیرا ضد در علوم عقلی این گونه بیان می شود که دو امر وجودی هستند که تحت جامعی اندراج دارند اما در لغت به معنای مطلق مقابل با شی است که شامل تمام انحاء تقابل فلسفی می شود .

با غرض از این اشکال ، اگر تقابل عدم و ملکه را بپذیریم ، این تقابل بین ضرر و تمام است نه بین ضرر و نفع بالعرض چنین تقابلی با ضرر دارد نه بالذات همان طوری که محقق اصفهانی بیان کرده است به این بیان که زیادت این را اقتضا دارد که مزید علیه بر حد وجودی خودش باقی بماند اما نقص معنایش عدم بقاء بر سفت تمامیت است که این لازمه اش عدم زیادت است . (منتهی الدرایه ج ۷ ص ۴۷۲ الی ۴۷۶)

^{۱۱} محقق مروج : در رابطه با کلمه ی ضرار نظریات دیگری هم وجود دارد که عبارتند از :

۴. همراهت به تو ضرر برساند بدون این که به تو نفعی برسد مثل حفر کردن یک چاه در نزدیکی خانه ی همسایه به گونه ای که همسایه ضرر ببیند و حافر نفع ببرد .

۵. ضیق (قاموس)

۶. سعی بر ضرر رساندن که این معنی را از بعضی از آیات استظهار می کنند مثل ((و الذین اتخذوا مسجدا ضرارا - و لایضار کاتب و لاشهید - لاتمسکوهن ضرارا لتعتدوا)) البته این امکان وجود دارد که استعمال ضرار در این معنی به قرینه ی همین موارد باشد نه این که از معانی لغوی یا عرفی آن باشد . لکن بعید نیست که مراد از ضرار در این

۱. صاحب کفایه : ضرار به معنای ضرر است . ضرر ثلاثی مجرد است به معنای نقص ، ضرار ظاهرش ثلاثی مزید است ، مصدر باب مفاعله است که به معنای ضرر و نقص و کاستی است و به دلیل تأکید آمده است .

اشکال : ضرار مصدر باب مفاعله است و مصدر باب مفاعله فعل الاثنین است (یعنی این اقا به اون آقا ضرر وارد کند و اون اقا هم به این اقا ضرر وارد کند) ، در حالی که ضرر فعل واحد است^{۱۲} .

جواب صاحب کفایه :

۱. باب مفاعله گاهی در رابطه با فعل الواحد به کار می رود . مثلاً در قضیه ی سمره بن جندب ، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به سمره فرمود : ما اراک الا مضارا . این جا مضار اسم فاعل باب مفاعله است و در این قضیه فقط سمره بود که ضرر وارد کرده بود و انصاری ضرری به سمره وارد نکرده بود .

۲. صاحب کفایه می فرماید ابن اثیر گفته است که ضرر و ضرار یک معنی دارد و برای تأکید آمده است .

۲. ضرر به معنی فعل الواحد است و ضرار فعل الاثنین است .

۳. ضرار یعنی الجزاء علی الضرر است . شما به یک نفر ضرر وارد می کنید بعد ان طرف جزای شما را می دهد^{۱۳} .

روایت ، سعی در ایصال ضرر باشد در نتیجه مراد از لاضرر نفی حکم ضرری و مراد از لاضرار حرمت اضرار به غیر باشد . در نتیجه این دو از حیث معنی متحد نیستند تا دومی تأکید اولی باشد .

و همچنین ممکن است مراد اثنینیت باشد همان طور که از مفاعله این معنی متبادر می شود . لذا مراد نفی ضرر انفرادی و اشتراکی است . (منتهی الدرایه ، ج ۷ ، ص ۴۷۸)

^{۱۲} **مشکینی :** این که ضرار به معنای فعل الاثنین باشد چند اشکال دارد :

الف : متوقف بر این است که ضرار مصدر باب مفاعله باشد که این ثابت نیست زیرا احتمال می رود که از مصدر مجرد باشد مثل کتاب

ب : سلمنا که مصدر باب مفاعله باشد ، لکن این احتمال هست که به معنای مجرد باشد همان گونه که بعضی از اهل لغت بیان کرده اند و در آیه ی قرآن به این معنی استعمال شد مثل این آیه ی شریفه ((و لاتضار والده بولدها))

ج : شاید در خصوص این مقام به معنای مجرد باشد و شاهد هم قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است (حاشیه ی مشکینی ، ج ۴ ، ص ۳۵۲)

^{۱۳} **مشکینی :** این نظر سوم هم اشکال دارد :

الف : ضرار چه مجرد باشد و چه مزید ، برای مفهوم جزاء وضع نشده است و هیچ قرینه ای هم برای استعمال ضرار در این معنی وجود ندارد .

ب : اطلاق مضار توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر سمره قرینه بر خلاف این معنی است . (حاشیه ی مشکینی ، ج ۴ ، ص ۳۵۳)

نکته ی سوم : بحث از هیات ترکیبیه

می خواهیم ببینیم لاضرر و لاضرار یعنی چه ؟ در این جا ۴ نظریه است :

۱. صاحب کفایه : در کلیه ی مواردی که لای نفی جنس به کار می رود ، این لا برای نفی ماهیت است.

اما نفی ماهیت دو حالت دارد :

❖ گاهی نفی ماهیت ، حقیقتا است . مثل وقتی که شما در خانه هستید و کسی در خانه نیست بعد می گویند لارجل فی الدار . این کلمه ی لا نفی ماهیت رجل کرده است حقیقتا یعنی حقیقتا ماهیت رجلی وجود ندارد . لا صلاه الا بطهور بنابر صحیح ، زیرا اگر صحیح شدیم اصلا ماهیت صلاه نیست .

❖ گاهی نفی ماهیت ادعاء است . مثل این روایت : یا اشباه الرجال و لارجال . الان نفی ماهیت رجال شده به صورت ادعائی . لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد . این جا معصوم (علیه السلام) چون در مقام مبالغه است ، مبالغه با نفی ماهیت سازگاری دارد .

حالا این لاضرر و لاضرار دارد نفی ماهیت ضرر می کند ، صاحب کفایه می خواهد بگوید چون موضوعات ضرری مثل وضوی ضرری ، غسل ضرری یا بیع ضرری ، اثر و حکم ندارند لذا ماهیت ضرر منتفی می شود و این انتفاء ضرر کنایه از این است که احکامی ندارند . دارد نفی حکم می کند به لسان نفی موضوع^{۱۴} .

تطبیق :

و قد ادعی تواترها^{۱۵} (ادعی شده است تواتر روایات) مع (اشکال بر ادعای تواتر روایات است - با این که مختلف می باشند این روایات لفظا (یعنی همه ی این روایات با لفظ لاضرر و لاضرار نیامده اند) وموردا (یعنی همه ی آنها در مورد قصه ی سمره بن جندب نیست) (اختلافها لفظا و موردا فلیکن المراد به تواترها إجمالا) باید بوده باشد مراد فخرالمحققین از تواتر ، تواتر اجمالی روایات) بمعنی القطع بصدور بعضها (روایات) و الإنصاف أنه لیس فی دعوی التواتر کذلک (اجمالی) جزاف و هذا (تواتر اجمالی) مع استناد المشهور إلیها (با تکیه کردن مشهور به این روایات) موجب لکمال الوثوق بها (موجب کمال

^{۱۴} مشکینی : ظاهر از روایت این است که در مفاد قاعده فرقی بین وجودی و عدمی نیست یعنی همان طور که اگر وجود یک حکمی سبب ضرر شود این قاعده ان حکم را بر می دارد ، اگر نبود یک حکمی هم سبب ضرر شود هم این قاعده ان حکم را ثابت می کند . (حاشیه ی مشکینی ، ج ۴ ، ص ۳۶۲)

^{۱۵} مدعی تواتر این اخبار ، جناب فخر المحققین در کتاب ایضاح الفوائد است ، در مساله ی اقرار راهن عبد بعد از رهن ، به این که عبد مغضوب یا آزاد و یا مجنون است و مرتنه تصدیق نکند (منتهی الدرایه ج ۷ ص ۴۶۸) .

اطمینان به روایات می شود) و انجبار ضعفها (و موجب جبران شدن ضعف روایات می شود) مع أن بعضها (روایات مثل موثقه زراره) موثقه فلا مجال للإشكال فيها (روایات) من جهة سندها كما لا يخفى .

المراد من نفى الضرر

و أما دلالتها (قاعده ی لاضرر) فالظاهر أن الضرر (بیان نکته ی اول - ضرر یعنی سلب نفع از چیزی که قابلیت ان نفع را دارد) هو ما يقابل النفع من النقص في النفس أو الطرف (عضو) أو العرض أو المال تقابل العدم والملکة كما أن (نکته ی دوم) الأظهر أن يكون الضرر بمعنى الضرر (در نتیجه ضرار هم می شود اسم مصدر) جىء به تأكيدا كما يشهد به (به این که ضرار به معنای ضرر است) إطلاق المضار على سمره (پیامبر بر سمره اطلاق مضار کرد لذا نشان می دهد که باب مفاعله برای فعل واحد هم می آید) و (عطف بر اطلاق المضار یعنی يشهد به حکى عن النهاية) حکى عن النهاية (لابن اثیر) لا فعل الاثنین و إن كان هو (فعل الاثنین) الأصل فى باب المفاعلة^{۱۶} و (نیست معنای اضرار ، جزای بر ضرر) لا الجزاء على الضرر لعدم تعاهده (جزای بر ضرر از باب مفاعله معهود نیست) من باب المفاعلة و بالجملة لم يثبت له (ضرار) معنى آخر غير الضرر.

كما (نکته ی سوم) أن الظاهر (متبادر) أن يكون لا لنفى الحقيقة كما هو الأصل^{۱۷} (غالب) فى هذا التركيب (در ترکیب لای نفی جنس با اسم و خبرش) حقيقة (قید برای نفی حقیقت) أو ادعاء كناية (قید ادعاء یعنی این نفی ادعائی حقیقه کنایه از نفی آثار است) عن نفى الآثار كما هو (نفی الحقیقه ادعاء) الظاهر من مثل (: لا صلاة لجار المسجد إلا فى المسجد) و (: یا أشباه الرجال و لا رجال) فإن (علت برای ان الظاهر) قضیه البلاغة (مقتضای بلاغت در کلام) فى الكلام هو إرادة نفى الحقيقة ادعاء

^{۱۶} این که اصل در باب مفاعله ، فعل الاثنین است ، در نزد اهل ادبیات عرب مشهور است لکن اگر مراد از اصل ، وضع باب مفاعله برای مشارکت باشد ، که چنین وضعی ثابت نیست و اگر مراد غلبه استعمالیه باشد اولاً چنین غلبه ای ثابت نیست و ثانیاً اگر هم چنین غلبه ای ثابت باشد صلاحیت ندارد که موارد مشکوک را بر ان حمل کنیم زیرا لغات توقیفی هستند و مجرد غلبه هم حجت نیست . محقق اصفهانی حول مفاد باب مفاعله تحقیقی دارند . (منتهی الدرایه ، ج ۷ ، ص ۴۷۹)

^{۱۷} محقق مروج : بهتر بود که اصل را بعد از حقیقه می آورد و مثلاً این گونه می فرمود که ((لنفى الحقيقة حقیقه كما هو الاصل فى هذا التركيب)) زیرا مراد از اصل این جا وضع است لذا با این عبارت لازم می آید که وضع را تقسیم کنیم به نفی حقیقی و نفی ادعائی مثل انقسام موضوع له به معنای حقیقی و مجازی که این تفسیم باطل است . بله اگر مراد از اصل غلبه باشد این عبارت اشکالی ندارد . (منتهی الدرایه ، ج ۷ ، ص ۴۸۰)

مشکینی : این که متوجه می شویم ان چیزی که نفی شده حقیقت است ، از لا این را متوجه نمی شویم (این گونه که مرحوم اخوند فرموده اند) بلکه این مطلب را از هیات منتزع از کلام می فهمیم (حاشیه ی مشکینی ، ج ۴ ، ص ۳۵۳)

نوار ۵۶:

خلاصه ی درس دیروز : بحث ما درباره ی قاعده ی لاضرر بود . گفتیم درباره ی قاعده ی لاضرر ۴ بحث داریم . بحث اول در رابطه با مدرک قاعده بود که تمام شد . بحث دوم درباره ی مفاد قاعده بود . ما در باره ی مفاد و معنی قاعده ۳ نکته مطرح کردیم . نکته ی اول در رابطه با کلمه ی لاضرر بود . نکته ی دوم درباره ی لاضرر بود . نکته ی سوم در رابطه با جمله ی لاضرر و لاضرر بود . گفتیم که در رابطه با این جمله ۴ نظریه است که عبارتند از :

الف : نظریه ی صاحب کفایه : این جمله نفی ماهیت می کند ادعاً . یعنی رسول خدا ادعا می کند انگار که ضرری وجود ندارد . چرا چنین ادعایی می کنند ؟ چون ضرر آثار و احکام ندارد و ضرر بی اثر و بی حکم کلاً ضرر است .

درس امروز :

۲. مرحوم شیخ و مشهور : این جمله نفی حکم می کند (از باب مجاز در کلمه) . مرحوم شیخ می فرماید لاضرر و لاضرر نفی حکم می کند یعنی این گونه است که ، لاحکم ضرریا . یعنی حکم ضرری وجود ندارد . مرحوم شیخ می فرماید این کلمه ی ضرر مجازاً در حکم ضرری به کار رفته است . چگونه کلمه ی اسد در رجل شجاع به کار می رود ، کلمه ی ضرر هم در حکم ضرری به کار رفته است .

مثال اول : وضو واجب است اما اگر همین وضو ضرر داشت ، وجوبش برداشته می شود ، چون لا حکم ضرریا و حکم ضرری در اسلام نیست .

مثال دوم : بیع صحیح و از عقود لازمه است اما اگر همین بیع غبنی شد ، بیع غبنی ضرر است لذا صحت ندارد چون اگر بگوییم بیع غبنی صحیح است ، شخص دچار ضرر می شود و ما حکم ضرری نداریم^{۱۸} .

^{۱۸} **مشکینی :** توضیح نظر شیخ : ظاهر این روایت قطعاً مراد نیست زیرا مضار در خارج تحقق دارد لذا به ناچار باید قائل له اقرب المجازات بشویم اگر باشد و اگر نباشد روایت مجمل می شود و باید به اصل عملی رجوع کنیم . لذا می گوییم که مراد از ضرر ، ضرری است که ناشی و مسبب از احکام شرعی است و می خواهد بگوید ضرری که مسبب از حکم شرعی است وجود ندارد و هیچ شکی نیست که چنین ضرری به تبع منشا و سببش امری مجعول است زیرا سببش که حکم شرعی باشد امری مجعول شارع است . و این جا مثل رفع جزئیت مأموریه می باشد توسط حدیث رفع . همان طور که حدیث نمی توانست جزئیت سوره را بر دارد این جا هم نمی تواند ضرر را بردارد اما می گوییم که حدیث از طریق رفع اسباب این دو می تواند این دو را بر دارد و این سبب نمی شود که از ظاهر روایت خارج شوند .

اقول (اشکال مرحوم مشکینی به شیخ) :

۳. نظریه ی فاضل تونی و کاشف الغطاء: این جمله نفی صفت می کند (از باب مجاز در حذف) . یعنی یک صفتی در تقدیر است که این لا ، نفی آن صفت می کند . آن صفت چه بوده است ؟ کلمه ی غیر متدارک است . پس لاضرر و لاضرار یعنی لاضرر غیرمتدارک ، که خبرش در بعضی روایات حذف شده و در بعض دیگر آمده است و آن خبر ، فی الاسلام است . لاضرر غیر متدارک فی الاسلام یعنی ضرری که شارع آن را جبران نکرده باشد ، در دین اسلام نیست .

مثلا در بیع غبنی کتاب صد تومانی را می خرید ، دو هزار تومان ، این یک بیع غبنی است و ضرر است لکن شارع این بیع غبنی و ضرر را جبران کرده است ، با خیار غبن . حالا ضرری که جبران نشده باشد ، در دین وجود ندارد .

ردیه ی صاحب کفایه بر نظریه ی دوم و سوم : ایشان می فرماید این دو نظریه به دو دلیل باطل هستند .

- دلیل اول : مقتضای بلاغت در کلام^{۱۹} ، نظریه ی اول است^{۲۰} . یعنی اگر این لاضرر و لاضرار را بدهید دست یک انسان بلیغ . می گوید بلاغت کلام اقتضا دارد که این لا و این نفی برای نفی ماهیت باشد لکن نفی ماهیت دو صورت دارد ، یکبار حقیقی است و یکبار ادعایی .
- دلیل دوم : ضرر عام است (یعنی این ضرر شامل ضرر متدارک می شود و شامل ضرر غیر متدارک هم می شود - شامل ضرری که منشا آن حکم است می شود و شامل ضرری که منشا آن امور خارجیه است هم می شود مثلا آن جایی منشا ضرر حکم باشد مثالش بیع غبنی است که اگر شارع بگوید بیع غبنی صحیح است شما ضرر می کنید و منشا این ضرر حکم شارع به صحت بیع غبنی است . و مثال

ضرر از امور تکوینی است و جعل شرعی نمی پذیرد نه جعل استقلالی و نه جعل تبعی . اما جعل استقلالی را نمی پذیرد که واضح و احتیاج به توضیح ندارد . لکن جعل تبعی شرعی هم نمی پذیرد . زیرا جعل تشریعی به ازاء جعل تکوینی است و جعل تکوینی تبعی در جایی است که چیزی از ذات شی انتزاع می شود مثل انسانیت به نسبت انسان ، حیوان و ناطق به نسبت جعل انسان و جعل لوازم مثل زوجیت به نسبت اربعه و جعل جزئیت هم مثل جعل لوازم است زیرا به تبع جعل حکم ای است که به کل تعلق گرفته است . پس جزئیت از لوازم حکم مذکور است اما ضرر از هیچ یک از اقسام ۳ گانه نیست ، اما از اولی و دومی نیست که واضح است اما چرا از قسم سوم یعنی لوازم نیست ؟ بخاطر این که حکم نه علت تامه و نه جزءالعله و نه شرط و نه عدم مانع و نه معد برای حکم است بلکه بعضی اوقات سبب می شود و داعی است برای این که فعل ضرری باشد (البته در جایی که حکم طلبی باشد و داعی مکلف منحصر در این حکم باشد ، اما اگر حکم غیر طلبی یا وضعی باشد ، حکم در این جا از قبیل دواعی نیست و صرف یکی از این اشیاء در جعل تبعی کافی نیست بلکه باید علیت یا جزءالعله باشد .) حاشیه ی مشکینی ، ج ۴ ، ص ۳۵۴)

^{۱۹} استاد حیدری : محشین گفته اند که صرف بلاغت در کلام کافی نیست بلکه ظهور هم باید به آن اضافه بشود .

^{۲۰} محقق مروج : بلاغت در روایات احکام خصوصا در جایی که روایت از اهل علم نبوده اند ملاحظه نمی شود زیرا مقصود از این جواب ها این بوده است که به سائلین جواب را با عباراتی واضح که احتمال خلاف در آن نرود ، بدهند . در نتیجه ابلغ بودن نمی تواند مزیت باشد برای ترجیح این احتمال . (منتهی الدرایه ج ۷ ، ص ۴۸۴)

جایی که منشا ضرر امور خارجیه است مثالش وضو گرفتن با آب است برای کسی که آب برای او ضرر دارد . این جا وضو باعث ضرر شده است (لذا اختصاص ضرر به امر خاص قبیح است .

شیخ انصاری ضرر را اختصاص داد به یک ضرر خاصی و با لا آن ضرر خاص را برداشت و آن ضرر خاص ، حکم ضرری بود . مرحوم اخوند می فرماید هم شامل حکم ضرری می شود هم غیر آن . یا مرحوم فاضل تونی ضرر را اختصاص داد به یک ضرر خاصی که آن ضرر غیرمتدارک است .

اشکال : هر ۳ نظریه ، می خواهند بگویند این جمله ، نفی حکم می کند ، پس بین این ۳ نظریه چه فرقی است ؟

نکته : سوال : چرا هر ۳ نظریه نفی حکم می کند ؟ (این را دیگر صاحب کفایه بیان نکرده است) این لا در لاضرر نفی تشریعی است یعنی شارع بما هو شارع دارد نفی می کند لذا نفی تشریعی است اما اگر شارع بما هو خالق نفی کند ، نفی تکوینی خواهد بود . اما در لاضرر نفی تشریعی است . نفی تشریعی یک شرطی دارد و آن این است که منفی آن بایل قابل جعل و رفع باشد . یعنی اون چیزی که نفی شده است باید قابل جعل و قابل رفع توسط شارع باشد . یعنی شارع باید بتواند آن را جعل یا رفع کند . پس منفی لا ، در لاضرر باید قابل جعل و رفع توسط شارع باشد . و چیزی که قابل جعل و رفع است ، حکم است لذا هر ۳ نظریه باید بگویند نفی حکم شده است .

جواب به اشکال :

صاحب کفایه می فرماید طبق نظریه ی اول ، نفی حکم می شود اما به لسان نفی موضوع یعنی این روایت نفی حکم می کند اما با چه زبانی ؟ با زبان نفی موضوع یعنی موضوع را خراب می کند و وقتی که موضوع خراب شد ، حکمش هم خراب می شود . اما شیخ انصاری و فاضل تونی با لسان نفی موضوع ، نفی حکم نمی کنند بلکه با مجاز (مجاز در کلمه مثل شیخ و مجاز در حذف مثل فاضل تونی) شیخ می گوید اصلا این کلمه ضرر در یک معنای مجازی به کار رفته و آن حکمی ضرری است . از این جواب صاحب کفایه روشن می شود که فاضل تونی هم باید یک حکمی در نظر داشته باشد . البته این بحث ثمره ی عملی ندارد زیرا هر ۳ نظریه می گویند نفی حکم می کند^{۲۱} .

^{۲۱} **مشکینی :** ثمره ی بین نظریه ی شیخ و مرحوم اخوند

الف : اگر اخبار قاعده ی لاضرر در مقام امتنان نباشد :

طبق مبنای صاحب کفایه ، احکام غیر الزامی را هم می گیرد بر خلاف نظریه ی شیخ زیرا از انشاء احکام غیر الزامی ضرری حاصل نمی شود بلکه آن چیزی که سبب ضرر می شود ، وجوب یا حرمت است .

ب : اگر اخبار قاعده ی لاضرر در مقام امتنان باشند : استحباب و کراهت و اباحه از مدلول روایت خارج می شوند زیرا در رفع آنها امتنانی نیست .

مرحوم اخوند بر این دو قول (قول شیخ و خودش) در دو موضع ثمره بیان کرده است .

۴. نظریه چهارم (شیخ الشریعه اصفهانی) : لا در لاضرر و لاضرار ، لای نافیہ نیست بلکه لای نافیہ است . لا ضرر به این معنی می شود که ضرر حرام است یعنی اگر به کسی ضرر برسانید ، کار حرامی است . رد نظریه چهارم : صاحب کفایه می فرماید این نظریه باطل است چون که معهود نیست . یعنی لای که داخل در اسم می شود ، برای نهی باشد معهود نیست ^{۲۲} . بحث مفاد قاعده تمام شد ^{۲۳} .

موضع اول : جایی که از احتیاط ، ضرر یا حرج لازم بیاید ، که در این صورت بنا بر مبنای شیخ ، احتیاط نفی می شود اما طبق مبنای اخوند احتیاط نفی و رفع نمی شود . ما جواب این ثمره را در دلیل انسداد بیان کرده ایم . موضع دوم : عقد غبنی . که می گویند مشهور برای اثبات خیار در بیع غبنی به قاعده ی لاضرر تمسک کرده اند . حال اگر معنای قاعده ی لاضرر معنایی باشد که شیخ ذکر کرده است ، اشکالی بر آنها وارد می شود و ان این است که :

نفی لزوم عقد ملازمه ای با ثبوت خیار برای مغبون ندارد زیرا احتمال می رود که نفی لزوم به نحو تخییر بین امضاء کل تمن و بین رد ثمن در مقدار زائد باشد و نهائینا برای غابن خیار ثابت می شود بخاطر تبعض صفقه . اما بنا بر مبنای مرحوم اخوند چنین اشکالی بر آنها وارد نیست . اما این مطلب اشکال دارد :

اولا فرقی بین این دو مبنا وجود ندارد زیرا طبق هر دو معنی آن چیزی که رفع می شود لزوم است لذا اگر اشکال شیخ بر معنای سوم وارد باشد بر معنای آخوند هم وارد است .

ثانیا : اشکال شیخ وارد نیست زیرا معنای لازم نبود عقد ، عبارت است از تزلزل عقد به این صورت که قدرت بر فسخ دارد و این معنی تصور نمی شود مگر این که در غیر مقدار زائد هم قدرت بر فسخ داشته باشد . ثالثا شیخ اشکال عدم ملازمه را منحصر کرده است بین نفی لزوم با خیار در حالی که این اشکال به بیان شیخ هم وارد است .

رابعا : حمل خیار در کلمات علما بر جواز خلاف ظاهر لفظ خیار است زیرا خیار در اصطلاح فقها ، حقی است که در عقد ثابت است و با اسقاط ساقط می شود . در نتیجه روشن شد که این فرق و ثمره که بین این دو معنی گذاشته اند صحیح نمی باشد .

اما ثمره بین این دو قول ، در جایی است که احد اطراف علم اجمالی ، ضرری باشد مثلا کسی می داند یک درهم یا یک دینار به زید بدهکار است که در این صورت بنابر مبنای شیخ ، احتیاط نفی می شود اما طبق مبنای آخوند نفی نمی شود (حاشیه ی مشکینی ، ج ۴ ، ص ۳۵۹)

^{۲۲} این حرف دقیق نیست زیرا لای نهی کثیرا روی اسم می آید . در باب خامس بیان شده این آیه که : و لا رفث و لا فسوق و لا جدال فی .

^{۲۳} **علامه طباطبایی :** می دانیم که ظرف و وعاء تحقق امر اعتباری ، عالم اعتبار و جعل است و تحقق و ارتفاع این امر اعتباری ، در ظرف خودش است لذا نسبت به ظرف حقیقت و خارج ، مجازی است .

لذا از همین نکته روشن می شود که کلمه لاضرر در کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از ان جایی که ایشان در مقام تشریع بوده است ، برای نفی تحقق ضرر در ظرف تشریع است و کلمه ی لا برای نفی حقیقت ضرر است به نسبت این مقام و به نسبت عالم اعتبار و تشریع . هر چند به نسبت ظرف واقع و خارج حقیقه ادعائی است زیرا شارع بما هو شارع راهی به حقایق ندارد و ظرف احکام او ظرف تشریع و اعتبار است . لذا این نزاع که این لا ، برای نفی حقیقت است ادعا یا برای نفی حکم ضرری است و یا نفی ضرر غیرمتدارک و یا لا لای نافیہ است ، وجهی

تطبیق :

لا نفی الحکم (رد مرحوم شیخ) أو الصفه (نفی صفت نیست - مراد از صفت ، غیر متدارک است - رد فاضل تونی است) كما لا يخفى .

و (اشکال - هر ۳ نظریه می گویند نفی حکم می شود پس چه فرقی بین این هاست ؟) نفی الحقیقه ادعاء بلحاظ الحکم (مثل لاضرر) أو الصفه (یعنی متکلم یک صفتی (کمال) در نظر گرفته است و با در نظر گرفتن این صفت است که نفی ماهیت می کند ادعاء مثل لاصلاه الا لجار المسجد) غیر (خبر نفی الحقیقه) نفی أحدهما (غیر از نفی یکی از حکم و صفت است) ابتداء (یعنی از اول) مجازا فی التقدير (فاضل تونی) أو فی الكلمه (شیخ انصاری) مما لا يخفى علی من له معرفه بالبلاغه .

و قد انقذح بذلک (نفی ماهیت ادعا موافق با بلاغت است) بُعد (بعید است اراده کردن نفی حکم ضرری که شیخ می گفت یا نفی ضرر غیر متدارک که فاضل تونی می گفت) إرادة نفی الحکم الضرری أو الضرر الغير المتدارک أو (بعید است اراده کردن نهی از لا) إرادة النهی من النفی جدا ضروره (تعلیل بعید بودن است) بشاعه (قبیح می باشد) استعمال الضرر و إرادة خصوص سبب من أسبابه (و اراده کردن یک سبب از اسباب ضرر - که آن سبب حکم است چون شیخ می فرمود که حکم ضرری نفی شده است . اخوند می فرماید حکم علت و سبب برای ضرر است ، گاهی علت ضرر چیزهای دیگری است) أو خصوص الغير المتدارک منه (یا اراده کردن خصوص ضرر غیر متدارک - اخوند می فرماید ضرر عام است ، به چه حقی ان را قید می زنید) و مثله (یک نفر می گوید حرف شیخ درست و حرف فاضل تونی هم درست است اما از باب تعدد دال و مدلول ، که دال اول کلمه ی ضرر است که مدلول آن هم ضرر است . اما دال دوم قرینه است که مدلول آن حکم است . سوال : اگر از باب تعدد دال و مدلول شد ، آیا استعمال کلمه ی ضرر مجازی است یا حقیقی ؟ حقیقی است . بعد می گوید همین حرف را در کلام فاضل تونی بزنید - ضمیر می خورد به استعمال مجازی - مرحوم اخوند می فرماید این حرف شما در قبیح بودن مثل حرف شیخ و فاضل تونی است

ندارد و مراد از این عبارت لاضرر این است که هر حکم شرعی ای که ضرر بر آن عارض و مترتب می شود ، در ظرف تشریع موجود نیست .

با این بیان روشن می شود که نسبت بین ادله نفی ضرر و بین احکام عناوین اولی ، عموم و خصوص مطلق است زیرا شان شارع چیزی جز نفی حکم ضرری نیستو حکم ضرری به نسبت مطلق حکم ، اخص مطلق است . هرچند به نسبت هر حکمی که ممکن است ضرر بر آن عارض شود ، عام و خاص من وجه است .

ادله نفی ضرر به مجرد نفی ضرر ، موضوع ادله ی اولیه را رفع نمی کند زیرا ضرر عنوان خاصی است که بر سایر عناوین خاصه زیادتی ندارد اما چون در مقام امتنان وارد شده است سبب رفع موضوع ادله احکام اولیه در ظرف تشریع و جعل می شود . در نتیجه ادله لاضرر حاکم است بر ادله احکام اولی و در حکومت همین که احد الدیلین موضوع دلیل دیگر را رفع کند کافی است و بیشتر از آن و لزوم شرح لفظی و تعرض لسانی لازم نیست . پس ادله لاضرر حاکم هستند مگر در جایی که حکم به گونه ای است که امتنان نمی پذیرد . (حاشیه ی کفایه ص ۲۳۵)

که قائل به مجاز بودند) لو أريد (اگر اراده شود) ذاک (حکم و وصف غیرمتدارک) بنحو التقييد فإنه و إن لم يكن ببعيد (اگر چه نمی باشد این تقييد بعيد) إلا أنه بلا دلالة عليه غير سديد (جز این که این تقييد بدون قرينه بر تقييد ، صحيح نیست یعنی می گوید قرينه می خواهد که قرينه هم نداریم) و إرادة النهي من النفي و إن كان ليس بعزيز (هرچند اراده نهی از نفي کم نیست) إلا أنه (اراده ی نهی معهود نیست) لم يعهد من مثل هذا التركيب (در ان مواردی که لا داخل در اسم شود و لا هم عملی نصبی بکند) و (یک نفر می گوید ، در این لاضرر و لاضرار نفي ماهيت نمی تواند بکند زیرا اگر گفتيد نفي ماهيت می کند معنایش این است که ضرری در اسلام نیست در حالی که خیلی ضرر وجود دارد . حالا که نفي ماهيت ممکن نیست مجوز می شود برای قول دوم و سوم و چهارم . صاحب کفایه جواب می دهد نفي ماهيت حقیقتا ممکن نیست لکن ادعا ممکن است) عدم إمكان إرادة نفي الحقيقة (الماهيه) حقيقة لا يكاد يكون قرينه (نمی باشد قرينه) على إرادة واحد منها (بر اراده ی هیچ یک از معانی ثلاث) بعد إمكان حمله (نفي) على نفيها (نفي ماهيت و حقيقت) ادعاء بل كان هو (نفي الماهيه ادعا) الغالب في موارد استعماله^{۲۴} (هذا التركيب) .

(در حديث رفع گفتيم که آن آثاری را بر می دارد که برای افعال است به همان عنوان اوليه . این اقا می زند ان اقا را می کشد . این قتل چه آثاری دارد ؟ حرام است . قصاص دارد . حالا اگر قتل خطایی شد ، اون دو اثر مال قتل بود به همان عنوانی که قتل داشت . حالا اگر قتل خطایی شد این خطا سبب می شود که آثاری را که برای قتل بود برداشته شوند . حرمت ندارد و قصاص ندارد . حديث رفع نمی آید آثاری را بر دارد که خودش می آورد یعنی ما روايت داريم که کسی که قتل خطایی انجام می دهد ، بايد ديه بدهد . الان خطا با خودش ديه را آورد و حديث رفع ديگر ديه را بر نمی ندارد . عين همین حرف هم در لاضرر می زنيم یعنی لا ضرر احکام و آثاری را بر می دارد که برای افعال است به عنوانين اوليه آنها . نه آثاری که برای خود ضرر است . مثلا الصوم واجب است . صوم به عنوان اوليه است واجب است . حالا صوم ضرری شد . لاضرر می آید وجوب را بر می دارد . ولی یک موقع ضرر خودش یک حکمی را می آورد این جا ديگر قاعده لاضرر این حکم را بر نمی دارد مثلا الصوم الضرري حرام . این قاعده این حرمت را بر نمی دارد)

^{۲۴} محقق مروج : تعيين یکی از معانی مجازی (بعد از روشن شدن این که اراده ی معنای حقیقی ممکن نیست) منوط به وجود قرينه ای است که یکی از این معانی مجازی را تعيين ببخشد و مجرد معذور بودن از اراده ی معنای حقیقی برای تعيين یکی از این معانی مجازی کافی نیست .

شاید این عبارت تعریضی به مرحوم شیخ باشد که از ظاهر کلام شیخ چنین استفاده می شود که مجرد معذور بودن از حمل بر معنای حقیقی سبب می شود بر این که قائل به مجاز در کلمه بشویم (ضرر به معنی حکم ضرری است) . بعد مرحوم صاحب کفایه به شیخ اشکال وارد کرده است که معذور بودن از حمل کلام بر معنای حقیقی ، معنایی که شیخ آن را اختیار کرده ، ثابت نمی کند بلکه باید قرينه ای بر آن وجود داشته باشد . (منتهی الدرایه ج ۷ ، ص ۴۹۰)

ثم الحكم الذي أريد نفيه (حکمی که اراده شده است نفی آن حکم) بنفی الضرر (به وسیله ی نفی ضرر) هو الحكم الثابت للأفعال بعناوينها (به عناوینی که این افعال دارند) أو المتوهم (من شک دارم دعا عند رويت الهلال واجب است یا نیست . یقین ندارم که واجب است . حالا اگر وجوب دعا بشود ضرری . لاضرر می آید وجوب دعای متوهم و محتمل را بر می دارد) ثبوتہ (حکم) لها (افعال) كذلك (بعناوینها) فی حال الضرر لا الثابت له بعنوانه^{۲۵} (نه حکمی که ثابت است برای ضرر به عنوان ضرر) لوضوح أنه (ضرر) العلة للنفي (نفی حکم از موضوعش) و لا يكاد يكون الموضوع (ضرر) يمنع عن حكمه (منع نمی کند حکم خودش را - ضرر حکم خودش را رفع بر نمی دارد) و ينفیه بل یثبتہ و یقتضیه .

نوار ۵۷:

درس دیروز : در رابطه با جمله ی لاضرر و لاضرار ۴ نظریه است :

- نظریه ی مصنف : این جمله نفی ماهیت می کند ادعا
- نظریه ی شیخ : این جمله نفی حکم ضرری می کند (از باب مجاز در کلمه یعنی ضرر به معنای حکم ضرری است)

- نظریه ی فاضل تونی : این جمله نفی ضرر غیرمتدارک می کند (از باب مجاز در حذف)

این دو نظریه باطل است به دو دلیل :

- ❖ دلیل اول : مقتضای بلاغت در کلام (به ضمیمه ی ظاهر کلام) نظریه ی اول است .
- ❖ دلیل دوم : ضرر عام است (ضرر متدارک ، غیر متدارک - ضرری که سبب آن حکم است ، ضرری که سبب آن فعل خارجی است) و لذا اراده ی خصوص (ضرر غیر متدارک ، حکم ضرری) قبیح است .

اشکال : هر ۳ نظریه قائل اند که لاضرر نفی حکم می کند (چون نفی لاضرر نفی تشریعی است و نفی تشریعی منفی آن باید قابل رفع و جعل شرعی باشد پس نفی در لاضرر منفی آن باید قابل رفع و جعل شرعی باشد و آن حکم است) پس بین این ۳ نظریه فرقی نیست .
جواب : نفی حکم به لسان نفی ماهیت ابلغ است از نفی حکم از باب مجاز در کلمه و یا مجاز در حذف .

- نظریه ی شیخ الشریعه اصفهانی : لا نهی است . لاضرر یعنی ضرر حرام است .
این نظریه باطل است چون نهی در این گونه از تراکیب معهود نیست (فتامل - حقائق الاصول)

^{۲۵} محقق مروج : مثل وجوب زکاه و خمس و جهاد که موضوع وجوب در این امور ، ضرر مالی و نفسی است . زیرا ضرری که موضوع است برای یک حکمی ، مثل سایر موضوعات برای آن حکم مقتضی است و مقتضی للشی رافع آن شی نمی شود . (منتهی الدرایه ج ۷ ، ص ۴۹۲)

لاضرر احکامی که برای افعال به عناوین الاولیه ثابت است را بر می دارد ، نه احکامی که برای افعال به عنوان ضرر ثابت است .

درس امروز :

گفتیم در رابطه با قاعده ی لاضرر ۴ بحث داریم :

- بحث اول : مدرک قاعده : که این بحث تمام شد
- بحث دوم : مفاد قاعده : این بحث هم تمام شد
- بحث سوم : نسبت بین قاعده ی لاضرر و ادله ی احکام عناوین اولیه .

بحث ما در این قسم سوم است . ما اول تیتراژ را روشن می کنیم . قاعده ی لاضرر که واضح است . اما ادله ی احکام اولیه چی هستند ؟ ادله احکام عناوین اولیه یعنی ان ادله ای که در آن ادله احکام رفته روی افعال به همان عنوان اولیه ای که ان افعال دارند . به این ادله می گویند ادله احکام عناوین اولیه . مثلاً در روایت آمده است که الوضو واجب . این یک دلیل است . در این دلیل وجوب رفته روی وضو ، لکن این وضو با همین عنوانی که دارد یعنی وضو ، نه به عنوان ثانوی که بر آن عارض شده باشد . به این الوضو واجب می گویند دلیل احکام عناوین اولیه . حالا می خواهیم بین قاعده لاضرر با این ادله چه نسبتی است ؟

صاحب کفایه می فرماید بالاجماع قاعده ی لاضرر بر ادله احکام عناوین اولیه ، مقدم می شود اما در علت تقدیم دو نظریه است یعنی در علت مقدم شدن اختلاف است . مثلاً دلیل آمده الوضوء واجب ، این می شود دلیل احکام عناوین اولی . این دلیل اطلاق دارد و شامل وضوی ضرری می شود و شامل وضوی غیر ضرری هم می شود . قاعده ی لاضرر وارد شد و گفت لاضرر و لاضرار فی الاسلام . این قاعده هم اطلاق دارد و شامل وضوی ضرری و چیزهای دیگری که ضرری هستند (مثل صوم ضرری) هم می شود . حالا بین قاعده ی لاضرر و ادله احکام عناوین اولیه می شود عام و خاص من وجه . یک ماده ی اجتماع دارد (وضوی ضرری) و دو ماده ی افتراق دارند (وضوی غیر ضرری ، صوم ضرری) . در وضوی ضرری این دو قاعده و ادله باهم تعارض می کنند و ادله احکام عناوین اولیه می گوید وضوی ضرری واجب است لکن قاعده ی لاضرر می گوید واجب نیست . چه باید کرد ؟ مرحوم صاحب کفایه می فرماید بالاتفاق قاعده ی لاضرر مقدم می شود یعنی وضوی ضرری واجب نیست اما در دلیل مقدم شدن لاضرر اختلاف است :

۱. نظریه ی صاحب کفایه : علت تقدیم جمع عرفی است .

الوضو واجب می گوید وضوی ضرری واجب است و قاعده ی لاضرر می گوید واجب نیست و صاحب کفایه می گوید قاعده این جا مقدم می شود و علت مقدم شدن را جمع عرفی می داند . جمع عرفی یعنی چی ؟ صاحب کفایه می فرماید وقتی این دو دلیل را عرض می کنیم به عرف ، عرف می آید ان حکم عنوان اولی را حکم اقتضائی می داند . یعنی وجوب را حکم اقتضائی می گیرد . مقصود از حکم

اقتضائی این است که وجوب برای وضو هست ، لولا المانع . و عرف ضرر را مانع می داند^{۲۶} . حالا که عرف ضرر را مانع می داند اگر در یک موردی الوضو واجب ، بود و قاعده ی لاضرر هم بود عرف می گوید لاضرر مقدم است .

۲. **نظریه ی مرحوم شیخ :** قاعده ی لاضرر بر ادله احکام عناوین اولیه مقدم می شود از باب حکومت تضییقی . حکومت این است که دو دلیل داریم یکی محکوم و یکی حاکم و دلیل حاکم نگاهش به دلیل محکوم است و آن را تفسیر و شرح می دهد . توضیح به این صورت است که یا آن را توسعه می دهد و یا آن را تضییق می کند . مثلاً دلیل گفته اذاً شککت بین الثلاث و الاربعه فابن علی الاکثر . بعد دلیل دیگری آمده که می فرماید لاشک لکثیر الشک . این دلیل دوم به دلیل اول نگاه می کند و دامنه ی دلیل اول را تضییق می کند .

رد صاحب کفایه بر نظر شیخ :

صغری : شرط حکومت ناظریت است .

کبری : ناظریت در این دو دلیل (قاعده لاضرر و ادله احکام عناوین اولیه) منتفی است^{۲۷} .

^{۲۶} محقق مروج : عرف عنوان ثانوی را رافع فعلیت حکم اولی ای که قبل از عروض ضرر فعلی بود ، می داند . (منتهی الدرایه ج ۷ ص ۴۹۶)

^{۲۷} محقق مروج : اگر مراد از ناظریت ، تعرض و شرح مدلول دلیل محکوم با کلمه ی ای یا ائنی باشد ، این صرف فرض است لکن قطعاً مراد شیخ از ناظریت این معنی نیست . و ناظریت به غیر این معنایی که گفته شد ، در این جا موجود است زیرا بنا بر این که ضرر عنوانی باشد برای حکم ، معنی این می شود که حکم شرعی ای که به ضرر منجر می شود ، جعل نشده است و این بیان ناظر به احکام شرعیه ای است که منجر به ضرر می شوند و این مقدار برای تحقق حکومت کافی است مخصوصاً با وجود کلمه ی ((فی الاسلام)) زیرا معنایش جعل نشدن ضرر در احکام است .

خلاصه حکومت لاضرر بنابر معنایی که شیخ می فرماید این جا ثابت است و حتی بنابر مختار مصنف که نفی حکم کرد به لسان نفی موضوع هم محقق است زیرا مفاد لاضرر بنابر مبنای مصنف ، نفی حکم یک موضوع ضرری است و معلوم است که ناظر به آن حکم است تا در حالت عروض ضرر بر آن موضوع آن حکم را رفع کند . (منتهی الدرایه ج ۷ ، ص ۵۰۳)

مشکینی : در وجه تقدیم قاعده ی لاضرر بر ادله احکام اختلاف است . چند وجه وجود دارد که عبارتند از :

الف : مقدم می شود به دلیل جمع عرفی (صاحب کفایه)

ب : به دلیل حکومت (شیخ انصاری)

ج : بخاطر این که دلالت دلیل مانع (قاعده ی لاضرر) بخاطر مرجح خارجی مثل عمل اصحاب ، ترجیح دارد

د : به این دلیل که دلیل مانع (قاعده لاضرر) در این جا اقوی است زیرا در مقام امتنان است

ه : بخاطر این که اگر دلیل احکام را مقدم کنیم ، قاعده ی لاضرر بی مورد باقی می ماند .

و : زیرا قاعده ی لاضرر اخص از ادله احکام است و جمیع ادله احکام در مقابل این قاعده بمنزله ی واحد می مانند .

اقوی این وجوه ، وجه دوم و نظر شیخ انصاری است . زیرا عرف مفسریت و شارحیت را می فهمد از دلیل قاعده طبق هر دو معنی (حاشیه ی مشکینی ، ج ۴ ، ص ۳۶۶)

نتیجه : شرط حکومت در این دو دلیل منتفی است .

توضیح : صاحب کفایه می فرماید شرط حکومت ناظریت است . اگر ما دو دلیل داشتیم که اسم یکی را گذاشتیم محکوم و دیگری را گذاشتیم حاکم . شرط حاکم بودن این دلیل بر آن دلیل ناظریت است یعنی این دلیل باید نگاهش بر آن دلیل باشد به طوری که اگر دلیل محکوم نباشد ، دلیل حاکم لغو می شود چون همیشه دلیل حاکم نظرش به دلیل دیگری است که دلیل محکوم است . و ناظریت بین این دو دلیل منتفی است . یعنی این دو دلیل در عرض هم هستند یعنی این گونه نیست که وجود قاعده ی لاضرر ، بدون الوضو واجب لغو بشود . هر کدام دلیل مستقل هستند و ربطی به هم ندارند . در نتیجه حکومت نیست .

نکته : در بعضی از موارد ، ادله احکام اولیه بر قاعده ی لاضرر مقدم می شوند . و آن وقتی است که حکم عنوان اولی ، فوق العاده مهم باشد و اهمیت داشته باشد ، به گونه ای که علت تامه برای فعلیت است . مثل انقاذ النبی ، واجب . و لاضرر و لاضرار فی الاسلام . ماده ی اجتماع و افتراق دارند . ماده ی اجتماع جایی است که انقاذ نبی ضرری باشد . در این جا انقاذ نبی واجب است . و بر قاعده ی لاضرر مقدم می شود .

تطبیق :

انسیبة القاعدة مع أدلة الأحكام الأولية

و من هنا (از این که ضرر علت برای نفی است) لا يلاحظ النسبة (عموم و خصوص من وجه) بین أدلة نفيه (ضرر) و أدلة الأحكام (احکام عناوین اولی - می خواهد بگوید کسی به ما نگوید که ادله احکام عناوین اولیه با قاعده ی لاضرر بین این دو نسبت من وجه است لذا در مجمع می شوند متعارضان . جواب می دهد این نسبت من وجه در نظر گرفته نمی شود چون عرف قاعده لاضرر را مقدم می کند لذا جای تعارض نیست) و تُقدّم أدلته علی أدلتها (و مقدم می شود ادله ی نفی ضرر بر ادله احکام عناوین اولیه) مع أنها (با این که نسبت عموم من وجه است) عموم من وجه^{۲۸} حیث (علت برای لایلحاظ - چرا نسبت ملاحظه نمی شود ؟ می گوید چون این جا جمع عرفی وجود دارد) إنه یوفق (جمع می شود) بینهما (ادله ی نفی ضرر و ادله ی احکام عناوین اولیه) عرفاً بأن (چگونه جمع عرفی می شود ؟ به این صورت که حکمی که ثابت می شود برای عناوین اولیه ، حکمی اقتضائی است) الثابت للعناوین الأولیة اقتضائی (اقتضائی یعنی وجوب برای وضو است اگر ضرری در کار نباشد) یمنع عنه (مانع می شود از وجوب وضو) فعلا ما عرض

^{۲۸} محقق مروج : این چیزی که صاحب کفایه فرمودند که این نسبت عموم و خصوص من وجه ملاحظه نمی شود در واقع تعریضی است به کسانی که قائل اند این قاعده و ادله احکام عناوین اولیه هم رتبه هستند و در مجمع احکام متعارضین را جاری می کنند و بعد به مرجحاتی مثل اصل برائت و غیره تمسک می کنند . از جمله ی این افراد ، صاحب ریاض ، سید عاملی در مفتاح الکرامه ، محقق قمی در قوانین ، فاضل سبزواری در کفایه الاحکام هستند . (منتهی الدرایه ج ۷ ، ص ۴۹۴)

علیها (چیزی که عارض شده است بر عناوین اولیه که ان چیز ضرر است) من عنوان الضرر بأدلته (متعلق به یمنع ، عنوان ضرر مانع می شود بخاطر ادله اش) كما هو (توفیق عرفی) الحال (وضعیت می باشد) فی التوفیق بین سائر الأدلة المثبتة (مثل اوفوا بالنذور) أو النافية (لاعسر و لا حرج) لحکم الأفعال (نماز شب - وضو) بعناوینها الثانویة و (عطف بر سایر) الأدلة المتکفلة لحکمها بعناوینها الأولیة .

(مثال اول : صلاه اللیل مستحب . اوفوا بالنذور . این صلاه لیل می شود ادله احکام عناوین اولی . نذر عنوان ثانوی است حال اگر شما نذر کردید که اگر در امتحان قبول شدید نماز شب بخوانید . شما در امتحان قبول می شوید در نتیجه نماز شب بر شما واجب می شود . ادله احکام اولی می گوید مستحب است اما ادله احکام ثانوی می گوید واجب است . کدام مقدم می شود ؟ ادله احکام ثانوی یعنی اوفوا بالنذور مقدم می شود .

مثال دوم : الوضو واجب است . لا عسر و لا حرج فی الدین . حال اگر وضو شد عسر و حرجی . این جا لاعسر و لاحرج مقدم می شود . چرا دو مثال زدم ؟ چون یک بار عنوان ثانوی مثبت حکم است (در مثال اول) و یک بار عنوان ثانوی نافی حکم است و حکم را می برد مثل مثال دوم)

نعم (بیان نکته - گاهی ادله احکام عناوین اولیه بر عناوین ثانویه مقدم می شود) ربما يعكس الأمر فيما أحرز (در موردی که احراز شود با دلیل معتبر) بوجه معتبر أن الحكم (حکم اولی - وجوب انقاذ نبی) فی المورد ليس بنحو الاقتضاء بل بنحو العلیة التامة (یعنی حکم علت تامه برای فعلیت است) .

و بالجملة الحكم الثابت بعنوان أولى (وجوب انقاذ نبی) تارة يكون بنحو الفعلية مطلقا (نسبت به کلیه ی عناوین ثانویه) أو بالإضافة إلى عارض دون عارض (الوضو واجب . دو ضرر می آید یکی ضرر مهلك و دیگری ضرر غیر مهلك . در ضرر غیر مهلك الوضو واجب مقدم می شود اما اگر ضرر مهلك شد قاعده ی لاضرر مقدم می شود) بدلالة (یعنی دلیل دلالت دارد که حکم این گونه است) لا يجوز الإغماض عنها (حکم اولی) بسبب دلیل حکم العارض (عنوان ثانوی) المخالف له (حکم اولی) فيقدم دلیل ذاك العنوان على دلیله .

و أخرى (می خواهد بگوید ادله احکام عناوین اولیه ، مثل الوضو واجب ، با قاعده ی لاضرر را می دهیم دست عرف . عرف می گوید این وجوبی که رفته روی وضو ، وجوب اقتضائی است یعنی وضو واجب است لولا المانع و عرف این ضرر را مانع از وجوب می داند .) يكون (حکم ثابت به عنوان اولی - وجوب وضوء) على نحو (می باشد به گونه ای که) لو كانت هناك (اگر بوده باشد در حکم عنوان اولی ، دلیلی - این جمله برای بیان تحقق موضوع است یعنی می خواهد بگوید حکم عنوان اولی همیشه دلیل دارد) دلالة للزم الإغماض عنها بسببه (دلیل حکم عارض - که لاضرر و لاضرار باشد) عرفا (لازم می باشد عرفا چشم پوشی از ان دلالت به سبب دلیل حکم عارض (عنوان ثانوی)) حيث (علت برای لزوم الاغماض -) كان اجتماعهما (چون که می باشد اجتماع این دو دلیل یعنی الوضوء واجب و قاعده ی لاضرر - قرینه می شود بر این که وضوی ضرری

هر دو حکم را ندارد و یکی از آنها اقتضائی است و آن دلیل حکم عنوان اولی است (قرینه علی أنه) حکم اولی (بمجرد المقتضی) یعنی این وجوب وضوء اقتضائی است (و أن العارض) عنوان ثانوی - ضرر (مانع فعلی . هذا) تقدیم قاعده ی لا ضرر بر ادله احکام عناوین اولیه - بیان نظریه ی دوم - شیخ (و لو لم نقل بحکومه دلیل) اگر چه قائل نباشیم به حکومت دلیل عنوان ثانوی بر دلیل عنوان اولی . یعنی اگر حتی قائل به حکومت نباشیم باز دلیل عنوان ثانوی مقدم می شود (علی دلیل عدم) دلیل برای حاکم نبودن دلیل عنوان ثانوی (ثبوت نظره) (دلیل عنوان ثانوی) (إلى مدلوله) (دلیل عنوان اولی یعنی معلوم نیست که دلیل عنوان ثانوی ناظر به مدلول دلیل عنوان اولی باشد) (کما قيل) (شیخ انصاری) .

نوار ۵۸ :

بحث چهارم : نسبت بین قاعده ی لا ضرر و ادله ی احکام عناوین ثانویه

یک مثال برای روشن شدن محل بحث : شما در منزل خودتان کنار دیوار همسایه می خواهید یک چاهی را حفر کنید . این چاه برای همسایه ضرر دارد پس لا ضرر می گوید حفر چاه حرام است . از طرفی اگر این چاه را حفر نکنید دچار عسر و حرج می شوید . لاعسر و لا حرج می گوید حفر چاه جایز است . این جا دو عنوان ثانوی با هم نزاع دارند . به این می گویند نسبت بین قاعده ی لا ضرر و ادله احکام عناوین ثانویه .

ما این جا دو بحث داریم :

❖ بحث اول : ناظر به مقام ثبوت و واقع .

در عالم واقع ، مجمع (چاه) دو حالت دارد :

۱. گاهی مجمع واجد مناط الحکمین است . یعنی هر دو مناط در آن هست یعنی هم مناط حرمت (مفسده) و هم مناط جواز (مصلحت) را دارد . اگر در عالم واقع این گونه بود ، این دو دلیل نسبت به مجمع می شوند متزاحمان یعنی باید رفت سراغ قواعد باب تزاحم . یعنی باید دید مصلحت بیشتر از مفسده است یا مفسده بیشتر از مصلحت . حق نداریم بروین سراغ مرجحات باب تعارض .

۲. گاهی مجمع واجد احدالمناطقین است . یعنی یکی از مناط ها را دارد یعنی یا فقط مصلحت دارد و یا فقط مفسده دارد . در این صورت این دو دلیل نسبت به مجمع متعارضان می شوند . در نتیجه باید به قواعد باب تعارض یعنی مرجحات سندی و دلالی رجوع کرد .

❖ بحث دوم : ناظر به مقام اثبات و ظاهر .

در عالم ظاهر ، این دو دلیل نسبت به مجمع متزاحمان هستند . چون نود و نه درصد از موارد برای ما احراز می شود که مجمع واجد هر دو مناط هست (یا دلیل خارجی هست یا اگر دلیل خارجی هم نباشد اطلاق این دو دلیل کافی است)

تطبيق :

ثم انقدح بذلك (توفيق عرفى - بين قاعده ى لاضرر و ادله احكام عناوين اولى) حال توارد دليلى العارضين (حال وقتى كه دو عنوان ثانوى بر شى واحد وارد مى شود) كدليل نفى العسر و دليل نفى الضرر مثلا فيعامل معهما (معامله مى شود با اين دو دليل يعنى قاعده ى لاضرر و عسر و حرج) معامله المتعارضين لو لم يكن من باب تزاحم المقتضيين (اگر نباشد اين توارد از باب تزاحم مقتضيين (مصلحت و مفسده) از باب تعارض خواهد بود - ديگر مشخص نكرده كه چه موقع از باب تزاحم است ؟ وقتى كه مجمع واجد دو مناط باشد) و إلا (اگر از باب تزاحم مقتضيين بود - هر كدام كه مصلحت يا مفسده اش قوى تر بود مقدم مى شود هر چند دليلش ضعيف تر باشد و اگر هيچ كدام از مصلحت و مفسده بر ديگرى قوى تر نبود ، شما مخير هستيد) فيقدم ما (مقدم مى شود دليلى كه) كان مقتضيه أقوى (مى باشد مقتضى آن دليل اقوى - مقتضى يعنى مصلحت يا مفسده) و إن كان دليل الآخر أرجح و أولى (سندا و دلاله - مرحوم حكيم فرموده اگر چه ان دليل از حيث دليليت ارجح و اولى باشد) و (مقام اثبات) لا يبعد أن الغالب فى توارد العارضين (وارد شدن دو عنوان ثانوى بر شى واحد) أن يكون من ذاك الباب (بعيد نيست كه ان توارد از باب تزاحم باشد) بثبوت المقتضى (مصلحت و مفسده) فيهما (دو عارض و دو عنوان ثانوى) مع تواردهما (با وارد شدن اين دو عارضين در مورد واحد) لا من باب التعارض (توارد از باب تعارض نيست) (علت براى اين است كه چرا از باب تعارض باشد . مى گويد اگر مجمع واجد احد المناطين باشد اين علت مى شود تا از باب تعارض باشد) لعدم ثبوته (مقتضى) إلا فى أحدهما (احد عارضين) كما لا يخفى . هذا حال تعارض الضرر مع عنوان أولى أو ثانوى آخر .

نکته : تعارض ضررين :

گاهی امر دائر مى شود بين دو ضرر . اگر امر بين دو ضرر دائر شد ، مساله ۳ صورت دارد :

۱. گاهی امر دائر است بين دو ضرر مربوط به يك شخص . مثلا من شما را مجبور كنم يا زید را بكشيد يا ده دينار از او بگيريد . اين جا امر دائر است بين دو ضرر كه كشتن و گرفتن ده دينار باشد و هر دو ضرر مربوط به يك شخص يعنى زید است^{۲۹} .
۲. گاهی امر دائر است بين دو ضررى كه مربوط به دو شخص است . مثل اين كه من شما را مجبور مى كنم ۱۰۰ تومان يا از زید بگيريد يا از بكر بگيريد . صاحب كفایه مى فرمايد در اين صورت اگر دو

^{۲۹} اين صورت خودش دو حالت دارد :

- حالت اول : هر دو ضرر بر غير مكره وارد مى شود مثل جایی كه ظالم كسى را مجبور كند كه ۱۰۰ گوسفند از زید بگيرد يا از زید ۱۰۰۰ دينار بگيرد
- حالت دوم : هر دو ضرر بر مكره وارد مى شود مثل جایی كه ظالم شما را مجبور كند كه از بين دو مالى كه داريد يكى را به او بدهيد (منتهی الدرايه ج ۷ ، ص ۵۰۸)

ضرر مساوی بود ، ما این جا مخیر هستیم و اگر یکی از دو ضرر بیشتر بود ، ما اقل الضررین را انتخاب می کنیم .

۳. گاهی امر دائر است بین ضرر مکلف و شخص دیگر مثل این که من به یک اقایی می گویم یا خودت باید ۱۰۰ تومان بدهی یا باید از زید بگیری . این جا صاحب کفایه دو بیان دارد :

❖ بیان اول : بر ایشان واجب نیست خودش متحمل ضرر شود و ضرر را از زید دفع کند و لو ضرر خودش هم کمتر باشد . دلیل :

صغری : اگر ایشان متحمل ضرر شود لازمه اش خلاف امتنان است^{۳۰} . چون اگر ایشان متحمل ضرر شود امتنانی هست بر زید چون ضرر را از زید دفع کرده است . این لاضرر برای امتنان است . شرع مقدس نمی گوید شما متحمل ضرر بشود و امتنان را از خودت بردار تا ان را به کسی دیگر بدهی. لذا لازمه اش این است که بر خلاف قاعده لاضرر عمل کرده باشی .

کبری : و الازم باطل .

نتیجه : فلملزوم مثله .

❖ بیان دوم : اگر ضرر خودت کم بود بر شما لازم است که متحمل ضرر کم بشوید و دیگری را متضرر نکنید . صاحب کفایه می فرماید لاضرر برای امتنان است لکن نه برای تک افراد که اگر یک میلیارد مسلمان داشته باشیم ، پای یک میلیارد نفر به وسط بیاید . بلکه لاضرر برای امتنان بر نوع است . نوع یعنی اقای مکلف خودت و طرف دیگر را یک نفر فرض بکن نه دو نفر ، حالا که یک نفر فرض کردی ، اگر امر دائر بود بین دو ضرری که بر شخص وارد است ، حکم این بود که باید اقل الضررین انتخاب شود پس این جا هم باید اقل الضررین را انتخاب کنی^{۳۱} .

^{۳۰} اشکال به صاحب کفایه :

اگر شما ضرر را متحمل نشوی ، این دو حالت دارد ،

الف : یا خودت متحمل می شود که این امتنان بر زید است

ب : یا اگر ضرر را زید متحمل کرد و ان را به دوش زید گذاشتی ، در این جا امتنان بر خودت است .

صاحب کفایه گمان کرده است که امتنان بر یک نفر است .

^{۳۱} محقق مروج : بیان دوم به این شکل است که نعم استدراک است از فالاظهر عدم لزوم ، و می خواهد بگوید که این که لازم نیست متحمل ضرر بشود در جایی است که ضرر دوران بین دو نفر باشد که یکی خود مکره است اما اگر ضرر ابتدا متوجه خود مکره است نمی تواند ضرر را با توجه دادن به دیگری از خودش دفع کند مثلاً ظالمی زید را اکراه کرده که به او مقداری مال بدهد ، زید اراده کرده که این ضرر را از خودش دفع کند به این صورت که از جیب دیگری ان را پرداخت کند ، این کار صحیح نیست و در این صورت باید خودش متحمل ضرر شود (منتهی الدرایه ج ۷ ، ص ۵۱۲)

تطبیق :

و أما لو تعارض (اگر ضرر تعارض کند) مع ضرر آخر فمجمل القول فيه (مجمل سخن در این تعارض این است که) أن الدوران إن كان بين ضرري شخص واحد أو اثنين (اگر دوران بین ضرر یک شخص است یا دو شخص است) فلا مسرح (چاره ای نیست) إلا لاختيار أقلهما لو كان (اگر اقل الضررين بوده باشد) وإلا (اگر اقل الضررينی در کار نبود) فهو مختار .

و أما لو كان بين ضرر نفسه و ضرر غيره (اگر دوران بین ضرر مکلف با ضرر غیر مکلف باشد) فالأظهر عدم لزوم تحمله الضرر (لازم نیست خود مکلف متحمل ضرر شود) و لو كان ضرر الآخر أكثر. فإن نفيه (نفی ضرر) يكون للمنة على الأمانة و لا منة على تحمل الضرر لدفعه (ضرر) عن الآخر و إن كان أكثر.

نعم^{۳۲} (استدراک از الاظهر است) لو كان الضرر متوجها إليه ليس له دفعه عن نفسه بإيراده على الآخر اللهم إلا أن يقال إن نفي الضرر و إن كان للمنة إلا أنه بلحاظ نوع الأمانة و اختيار الأقل بلحاظ النوع منه فتأمل^{۳۳} .

^{۳۲} محقق مروج : اولی این بود که به جای نعم از اما استفاده کند زیرا نعم ظهور در این دارد که قبل و بعدش در موضوع مشترک اما در حکم مختلف اند مثل جاء القوم الا زید که اختلافا مستثنی و مستثنی منه در حکم است . بخلاف ما نحن فيه که ما بعد نعم اجنبی از ما قبل نعم است زیرا دوران امر بین ضرر خودش با ضرر دیگری با توجه ضرر به خودش ابتدا موضوعا مختلف اند و تغایر دارند زیرا توجه ضرر به او ابتدا اصلا از دوران محسوب نمی شود بلکه از موارد توجه ضرر اولاً و بالذات به یک شخص است . (منتهی الدرايه ج ۷ ، ص ۵۱۲)

^{۳۳} استاد حیدری : بالضرورة قاعده ی لاضرر برای امتنان بر تک تک افراد است نه نوع